



درس تفسیر سوره مبارکه فصلت - جلسه ۹

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۷) وَ نَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ (۱۸) وَ يَوْمَ يُخْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۹) حَتَّى إِذَا مَا جَاؤَهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۰) وَ قَالُوا لِمَ لَاجِلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۱) وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَوُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لَا أَبْصَارُكُمْ وَ لَا جُلُودُكُمْ وَ لَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ (۲۲)﴾

چگونگی جمع کرامت دانستن ثروت در آیه با امتحان بودن آن

سوره مبارکه «فصلت» که در مکه نازل شد، عناصر محوری آن اصول اعتقادی است؛ یعنی توحید و وحی و نبوت و معاد و همچنین خطوط کلی اخلاق و فقه و حقوق است. تعبیری که در روز قبل درباره نعمت دنیا و نعمت آخرت مطرح شد که همه اینها ابتلاست و هیچ کدام کرامت نیست، سؤالی طرح شد و آن این است که اگر ثروت کرامت نیست، چرا خدا درباره آن تعبیر به کرامت کرد؟ در سوره مبارکه «فجر» فرمود: ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ * وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ﴾^۱ مستحضرید وقتی که

عنوان اصلی ابتلا باشد، همه عناوین زیر مجموعه ابتلا را باید برابر آن عنوان اصلی معنا کرد؛ سرفصل بحث این است که ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ﴾، آن گاه کرامتی که در زیرمجموعه ابتلاست، کرامتی نیست که خدای سبحان به مردان باتقوا وعده داد که فرمود: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۱؛ برای اینکه سرفصل این بحث ابتلاست. گاهی کرامت به سنگ‌های خوش‌رنگ؛ نظیر طلا و نقره هم گفته می‌شود، می‌گویند اینها «احجار کریه» هستند و گاهی هم به گیاهان گفته می‌شود «زوج کریم»: ﴿أَبْتَنَّا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ﴾^۲ و در بخش‌های دیگری هم فرمود طبقات کافری که ویران شدند و آثاری از آنها مانده است: ﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ * وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ﴾^۳ پس قرآن کریم از این مسائل رفاهی و مادی با قرینه به کرامت یاد می‌کند، عمده آن سرفصل است؛ وقتی فرمود که يَكْ عِدَّةً رَا بَه مَالِ امْتِحَانِ مِي كُنَنْد، معلوم می‌شود این کرامت، کرامتِ ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ نیست، «حَجَرِ کریم»، «زوج کریم»، «نبات کریم» و «گیاه کریم» هم از همین قبیل هستند.

پرسش:...

پاسخ: نه آن اکرام است و نه این اهانت، هر دو را نفی می‌کند! فرمود انسان مبتلای به ثروت است و همچنین انسان مبتلای به فقر است: ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ﴾، این يَكْ؛ ﴿وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ﴾، دو؛ ﴿كَلَّا﴾ نه آن درست است و نه این درست است! نه آن اکرام است و نه این اهانت است!

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲. سوره شعراء، آیه ۷.

۳. سوره دخان، آیات ۲۵ و ۲۶.

مقصود از مقید شدن «عاد» به ﴿الْأُولَى﴾ در آیه

در جریان «عاد»، در سوره «نجم» گاهی تعبیر می‌کند به ﴿عَاداً الْأُولَى﴾^۱ که این ﴿الْأُولَى﴾ اگر مفهوم داشته باشد، ناظر است به «عادِ ثانیه» که جزء «سُكَّانَ قَحْطَانَ» و اینها بودند و گاهی هم از يك امر کهن و سابقه‌دار و ریشه‌دار و قدیمی تعبیر به ﴿الْأُولَى﴾ می‌کنند؛ مثل ﴿لَا تَبْرَجْنَ تَبْرِجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾^۲، این ﴿الْأُولَى﴾؛ یعنی کهنه و قدیمی، نه اینکه «أُولَى» در مقابل «ثانیه» باشد؛ اگر «أُولَى» در مقابل «ثانیه» باشد که در جریان «عاد» گفته شد، ممکن است آن قبیله‌ای که در «قَحْطَانَ» و اینها به نام «عاد» معروف شدند، «عاد» ثانی شود؛ در سوره «نجم» که از «عاد» به عنوان «عادِ أُولَى» یاد کرد این است، امّا درباره «ثمود» چنین تعبیری - «ثمودِ أُولَى» - نیست.

انتخاب گمراهی و استکبار قوم ثمود، علت ابتلای آنها به عذاب

فرمود: ﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ﴾؛ ما راهنمایی کردیم، پس این ارائه طریق هست؛ امّا آنها ﴿فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى﴾؛ معلوم می‌شود که ما راهنمایی کردیم؛ یعنی چراغ هدایت و بینایی را به آنها عطا کردیم، آنها راه را دیدند و این کوری آنها بعد از دیدن است که کوری، ضلالت و گمراهی را بر هدایت ترجیح دادند که محبوبشان این بود و این را پسندیدند. ﴿فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى﴾؛ یعنی محبوبشان کوری و کجراهه رفتن بود ﴿عَلَى الْهُدَى﴾، آن‌گاه ﴿فَأَخَذْتَهُمْ صَاعِقَةً الْعَذَابِ الْهُونِ﴾؛ اینها هم به خسارت‌های بدن و خسارت‌های امور مادی و هم به آن خواری و رسوایی مبتلا شدند؛ پس دو عذاب برای اینها هست، همان‌طور که قبلاً ملاحظه فرمودید، گروه مستکبر گذشته از اینکه به عذاب مادی مبتلا می‌شوند، چون ﴿أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾^۳ عزیز بی‌جهت می‌باشند، ذلیل با جهت هستند؛ دیگر معنا ندارد که کسی هم ذلت و هم عزّت او بی‌جا باشد. اصل اول این بود که اگر کسی خودبین بود، خودبزرگ‌بین بود و

۱. سوره نجم، آیه ۵۰.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۳. سوره بقره، آیه ۲۰۶.

عزیز بی‌جهت بود، دلیل باجهت است و در قیامت که ظرف ظهور حق و صدق است، آنچه صدق و حق است ظاهر می‌شود و آن ذلت اینهاست؛ لذا از اینها گاهی به عنوان عذاب «هون»، گاهی به عنوان عذاب «مُهین»^۱ و گاهی به عنوان «لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»^۲ یاد می‌کنند. این گروه از این جهت که مستکبرانه به سر می‌بردند، هم گرفتار صاعقه بدنی و مالی و مانند آن و هم گرفتار «فضيحة» و رسوایی و خواری و ذلت شدند، ﴿فَأَخَذَهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾.

نجات مؤمنین از عذاب الهی مشروط به عدم همکاری با مجرمین

مطلب دیگر این است، اینکه گفته می‌شود: ﴿وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾^۳ و اینکه گفته می‌شود آتش که افتاد خشك و تر نمی‌کند، برای آن است که آن خشك و این تر هر دو در جُرم شريك بودند؛ بعضی‌ها ساکت بودند و نگفتند! و گرنه آنهایی که نهی از منکر می‌کردند و مؤمن بودند و ایمانشان را با عمل صالح تقویت می‌کردند، اگر خطر قوم «عاد» هم بیاید اینها مصون هستند، سونامی‌های قوم «عاد» هم بیاید اینها مصون می‌باشند، صاعقه قوم «ثمود» بیاید اینها مصون هستند ﴿وَنَجِّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾، این طور نیست که هر گناهی گذشته از اینکه دامن‌گیر گناهکار می‌شود، پرهیزکار را هم شامل شود؛ مگر اینکه آن پرهیزکار به وظیفه خودش عمل نکند که در این‌گونه از موارد فرمود چه در جریان «عاد» و چه در جریان «ثمود» اگر ﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ﴾^۴ هست، اگر برای قوم «عاد» ﴿فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ﴾ هست و اگر برای قوم «ثمود» ﴿صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ﴾ است، در هر دو گروه مؤمنان باتقوا نجات پیدا کردند و ما اینها را نجات دادیم: ﴿وَنَجِّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ که این مربوط به جریان دنیا است.

۱. سوره سبأ، آیه ۱۴؛ سوره دخان، آیه ۳۰.

۲. سوره مائده، آیه ۳۳.

۳. سوره انفال، آیه ۲۵.

۴. سوره حاقه، آیه ۷.

تبیین مواقف قیامت و جمع بین دو آیه در مورد پرسش تبهکاران

اما جریان «معاد» را مستحضرید که فرمود روزی پنجاه هزار سال است، این جا پنجاه هزار سال را بعضی ها بر همان «مواقف» فراوان تطبیق کردند. در سوره مبارکه «اعراف» - با نون تأکید ثقیله - گذشت که ما از همه سؤال می کنیم: ﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾^۱ همه مسئول هستند! در بخش هایی از این «مواقف» پنجاه گانه دارد که این جا جای ایستِ بازرسی و بررسی است: ﴿وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾^۲ این جا جای بازرسی و سؤال است. بعد از اینکه مسئله سؤال و جواب روشن شد و تبهکار و پرهیزکار همه از هم مشخص شدند، در «موقف» بعدی آن جا جای سؤال نیست ﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ﴾^۳ در آن مقطع دیگر جای سؤال نیست، چرا؟ اینکه در سوره «الرحمن» فرمود: ﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ﴾؛ پرسشی است که چرا سؤال نیست؟ جواب آن این است که ﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بَسِيمَاهُمْ﴾^۴ در «موقف» قبلی معلوم شد که چه کسی مجرم است و چه کسی مجرم نیست، آن کسی که مجرم بود سیمای او مشخص شده و آن کسی هم که مجرم نبود سیمای او مشخص است، ما این جا از چه چیزی سؤال کنیم؟ این کسی که پیشانی او را داغ کردند و نوشتند که فلان کاره است، دیگر ما از چه چیزی سؤال کنیم؟ اگر در این بخش از سوره مبارکه «الرحمن» فرمود: ﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ﴾ پاسخ آن را در دو آیه بعد فرمود، برای اینکه ﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بَسِيمَاهُمْ﴾ و در بخش های دیگر که به این «موقف» نرسیدند، فرمود این جا جای ایستِ بازرسی است: ﴿وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾.

۱. سوره اعراف، آیه ۶.

۲. سوره صافات، آیه ۲۴.

۳. سوره الرحمن، آیه ۳۹.

۴. سوره الرحمن، آیه ۴۱.

سؤال تحقیرآمیز در ورودی جهنم از داشتن اندازکننده و گستره آن

سؤال مراتبی دارد، «مواقف» مراتبی دارد، بعد از اینکه مسئله سؤال و جواب و اینها همه تمام شد و حکم صادر شد که چه کسی باید به دوزخ برود ﴿خُذُوهُ فَعَلُوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ﴾^۱ حالا که به این بخش ورودی جهنم می‌رسند، يك سؤال تحقیرآمیزی را فرشتگان از این تبهکاران می‌پرسند و می‌گویند: ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾^۲ در بحث‌های قبل ملاحظه فرمودید، اینکه فرشته‌ها به این دوزخی‌ها هنگام ورود در جهنم می‌گویند: ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾، معنای آن این نیست که مگر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به درب خانه تو نیامده یا امام (علیه السلام) به درب خانه تو نیامده است، پیغمبر و امام (علیهما السلام) که با تك تك افراد ارتباط نداشتند! حتی آن وقت که جمعیت کم بود اینها که به روستاها سفر نمی‌کردند و فرصت نبود که سخنان را به همه برسانند، هر که مدینه مشرف می‌شد از سخنان استفاده می‌کرد. این ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾ همان بیان سوره مبارکه «توبه» است که فرمود: ﴿فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾^۳ این فرشته‌ها به این شخص تبهکار می‌گویند، مگر در فلان مسجد، در فلان حسینیه، آن واعظ این حرف‌ها را نگفت یا آن امام جماعت این حرف‌ها را نگفت؟! این می‌شود «نذیر»! اگر در آیه سوره «توبه» فرمود: ﴿لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ﴾، این انداز عالمان دین وسیله احتجاج فرشته‌هاست، فرشته‌ها می‌گویند مگر در فلان مسجد یا در فلان حسینیه از فلان عالم نشنیدی؟! او حرف ما را به شما زد! مگر «نذیر» نیامد؟! معنای آن این نیست که مگر فلان پیغمبر یا فلان امام نزد شما نیامد، پس اینها يك سؤال تحقیرآمیز و سرزنش‌باری را در هنگام ورود دارند.

۱. سوره حاقه، آیات ۳۰ و ۳۱.

۲. سوره ملک، آیه ۸.

۳. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

عدم تنافی محکمه نبودن ورودی جهنم با شهادت اعضا

این جا جای این سؤال است که شهادت در محکمه است و این جا که جای شهادت نیست! این منافات ندارد که در محکمه هم شهادت داده باشند و کار تمام شده باشد، پرونده مختوم شده باشد و این شخص محکوم شده به دوزخ رفتن و حالا که وارد دوزخ می شود، این جا هم اعضا و جوارح شهادت دهند؛ این جا جای قضا و داوری نیست، این جا جای اجرای قضاست! وقتی می خواهند وارد جهنم شود، دست و پا شهادت می دهند، این جا مگر جای سؤال است؟ مگر جای قضاست یا احتیاج دارد ما چیزی را مقدّر بگیریم؟ البته نیازی به این کارها نیست.

﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾: طبقات دوزخ مختلف است و هر گروهی در يك طبقه خاصی جا دارند: ﴿حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤَهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ﴾: این جا که محکمه نیست، این جا برای اجراست! محکمه در یکی از «مواقف» قیامت است که آن جا سؤال می کنند، جواب داده می شود؛ «استشهاد» می شود، «شهود» شهادت می دهند و پرونده بسته می شود؛ حالا که پرونده بسته شد: ﴿فَأَهْدُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطِ الْجَحِيمِ﴾: ^۱ يك عده هم با احترام به طرف بهشت هدایت می شوند که ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ﴾: ^۲ اینها که حکم صادر شد و باید اجرا شود و به طرف دوزخ دارند می روند، همین که به لبه دوزخ رسیدند: ﴿شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾: البته از همان اول تا آخر اعضا و جوارح می گویند چرا این کار را کردی؟! آیا این شهادت منحصر در محکمه است؟ یا شهادت - غیر از محکمه - همان هنگام لبه جهنم رفتن است؟ یا در همه حالات اعضا و جوارح می گویند که چرا ما را در راه بد صرف کردی؟

۱. سوره صافات، آیه ۲۳.

۲. سوره زمر، آیه ۷۳.

علت تعبیر به شهادت با تبیین فرق بین آن و اقرار

مستحضرید که ما يك شهادت داریم و يك اقرار، اگر خود گنهكار سخن بگويد، می گویند: ﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ﴾^۱ فُسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ». اگر دیگری علیه گنهكار سخن بگوید، می گویند شهادت دادند؛ معلوم می شود که دست و پای بیچاره گناه نمی کنند، اینها وقتی حرف می زنند اقرار نیست! گوشي که غیبت شنیده، گوش گناه نکرده! زبانی که غیبت کرده، زبان گناه نکرده! اگر زبان گناه می کرد باید اقرار بود، نه شهادت. دستی که مال مردم را گرفته، دست گناه نکرده! وگرنه باید گفته می شد که اقرار کرده است. اینکه «اعضاء» و «جلود» را می گویند شهادت دادند، معلوم می شود انسان است که اینها را بی جا مصرف کرده است؛ این اعضا و جوارح از دست ما به ستوه در می آیند و همیشه اعتراض می کنند، منتها ما حرف های اینها را نمی شنویم، آن جا حرف های اینها را می شنویم؛ آنها در آن جا حرف هایشان را کامل می زنند که ما امانت های الهی بودیم که به شما داده شدیم، چرا ما را بیراهه مصرف کردید؟! اگر گوش غیبت شنو معصیت می کرد، در قیامت تعبیر قرآن کریم این بود که اینها اقرار به گناه کردند؛ اگر چشم نامحرم بین معصیت می کرد، تعبیر قرآن این بود که اینها اقرار می کردند؛ چشم گناه نمی کند! گوش گناه نمی کند! دستی که با نامحرم تماس داشت، این نیروی لامسه گناه نمی کند! اینها اعضا و جوارح هستند که ابزار بدن می باشند، پس تمام سیئات به نفس برمی گردد، این «اعضاء» و «جوارح» ابزار هستند، همان طوری که ابزار بیرونی شهادت می دهند، اینها هم شهادت می دهند.

پرسش: ...

پاسخ: اینها که نمی سوزند، نفس می سوزد! اگر توجه را بردارند، اینها را تکه تکه هم کنند درد نمی آید! این کسانی را که در اتاق عمل می برند، وقتی نیروی حس را گرفتند، این اعضا را که تکه تکه می کنند، هیچ عضوی درد

احساس نمی‌کند! همه اینها برای نفس است! از احساس و تخیل و توهم و امثال آنها تا تعقل، اینها کار نفس است که

«النَّفْسُ فِي وَحْدَتِهَا كُلِّ الْقَوَى»^۱.

پرسش:...

پاسخ: ﴿لِيَذُوقُوا﴾^۲ نه «لتذوقوا»؛ ما این کار را کردیم تا اینها عذاب را بچشند، نه اینکه «جلود» عذاب بچشد!

این «جلود» بیچاره که عذاب نمی‌چشد و درکی ندارد، درک برای نفس است؛ منتها آن نیروی «لامسه» در تمام جرم

بدن «مفروش» است، آن نیروی «لامسه» که مرتبه‌ای از مراتب نفس است را او درک می‌کند؛ اگر او را تخدیر

کردند، این بدن را قطعه‌قطعه کنند، هیچ دردی را احساس نمی‌کند، چه اینکه در اتاق عمل همین است؛ امّا ﴿كُلَّمَا

نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا﴾ نه «لتذوقوا»! ﴿لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾؛ اینها عذاب را می‌چشند. بنابراین تمام

کارها برای خود نفس است و اینها اعضا و جوارح هستند و اینها وقتی حرف می‌زنند شهادت است و اگر خود

شخص سخن بگوید، می‌گویند: ﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾، آن‌جا که خود شخص سخن می‌گوید،

می‌گویند اعتراف کرده است؛ امّا آن‌جا که اعضا و جوارح او حرف می‌زنند، این شهادت است.

شهادت اعضا در محکمه الهی دال بر فهم و تحمل آنها در دنیا

مطلب بعدی آن است که شهادت در محکمه، سخن عادل را گوش می‌دهند، این‌طور نیست که شهادت هر کسی

را گوش بدهند؛ این عدل چه در دنیا و چه در آخرت يك اصل حاکم است که شاهد باید عادل باشد. شهادت دو

مرحله دارد: يك مرحله «تحمل» است و مرحله دیگر «آدا» می‌باشد؛ آنکه در محکمه مطرح است، مرحله ادای

شهادت است. اگر ادای شهادت مسبوق به تحمل عادلانه و عالمانه نباشد که «مسموع» نیست! اگر شهید در صحنه

۱. اسرار الحکم، ص ۳۲۰.

۲. سوره نساء، آیه ۵۶.

حادثه نباشد و نفهمد و عادلانه حفظ نکند، پس تحمّل نکرده است و اگر تحمّل نکرده که در محکمه «آدا» قول او «مسموع» نیست. آن بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) که اشاره کرد به آفتاب و فرمود: «فَقَالَ هَلْ تَرَى الشَّمْسَ فَقَالَ نَعَمْ قَالَ عَلَى مِثْلِهَا فَاشْهَدْ أَوْ دَعْ»^۱ که این حدیث را مرحوم محقق در متن شرایع^۲ هم نقل کرده است؛ یعنی مطلب باید برای شاهد «بین‌الرشد» باشد، شفاف و روشن باشد، او خوب بفهمد، کم و زیاد نکند، عادل باشد و از جابه‌جایی پرهیزد، در محکمه در هنگام ادا چیزی را ادا کند که در متن حادثه تحمّل کرده است؛ معلوم می‌شود اعضا و جوارح ما می‌فهمند! امروز ظرف تحمّل حوادث است و فردا ظرف ادای شهادت است! امروز اگر نفهمد، فردا خدا او را عالم کند و حرف بزند، شخص می‌تواند بگوید که تو یاد او دادی! اینکه حجّت بالغه حق نیست، انسان در آن روز می‌تواند بگوید که خدایا تو به او یاد دادی، تو به او گفتی، اینکه باخبر نبود! در حالی که چنین حرفی مطرح نیست، پس معلوم می‌شود که تمام اعضا و جوارح ما امروز شاهدان الهی هستند، ما همان‌طوری که از دیگران باید «احتجاب» کنیم، از دست و پای خود باید «احتجاب» کنیم! چرا وقتی دیگری ما را ببیند گناه نمی‌کنیم؟ برای اینکه آبروی ما می‌رود، همین دست و پا هم آبروی ما را می‌برند! ما چرا از دیگران «احتجاب» می‌کنیم؟ برای هراس! این «دست» و «پا» و «اعضاء» و «جوارح» ما هم آبروی ما را می‌برند و اگر ذات اقدس الهی یک وقت مصلحت دید که در دنیا اینها شهادت بدهند و آبروریزی کنند، همین کار را هم می‌کنند! با دستان امضایی می‌کنیم که آبرویان می‌رود، با پایمان جایی می‌رویم که آبرویان می‌رود. غرض این است که اینها حیّ، حاضر، عالم، عاقل و عادل هستند که به امر الهی کار می‌کنند، در حالی که ما اینها را به معصیت وا می‌داریم. بنابراین معصیت برای خود نفس و برای انسان است، نه برای «اعضاء» و «جوارح»! اینها اگر در محکمه عدل الهی

۱. فقه القرآن، ج ۱، ص ۳۹۷.

۲. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، ج ۴، ص ۱۲۱.

شهادت می‌دهند و شهادت اینها «مسموع» است، برای این است که در متن حادثه عاقلانه و عادلانه می‌فهمند و «تحمّل» می‌کنند، چون هر شهادتی مسبوق به «تحمّل» است؛ اگر «تحمّل» آنها صحیح نباشد که در محکمه «آدا» شهادت آنها «مسموع» نیست.

ضرورت احتجاب از اعضا و جوارح به عنوان شاهدان محکمه الهی

پس همان‌طور که ما از دیگران می‌ترسیم که آبروی ما را می‌برند، از «اعضاء» و «جوارح» خودمان باید بترسیم! ما این نیستیم! ما چیز دیگری هستیم! اینها «اعضاء» و «جوارح» و ابزار ما هستند که به عنوان امانت در اختیار ما هستند و شهادت هم می‌دهند، بنابراین لازم نیست که ما بگوییم چیزی مقدّر است و امثال آن؛ در محکمه شهادت دادند، کار تمام شد، در خارج و در هنگام اجرا این‌جا که فرشته‌هایی که مسئول جهنم هستند که فرمود: ﴿عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾^۱ ﴿مَلَائِكَةُ غِلَاطٍ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۲ این ملائکه «غلاظ شداد» که مسئول جهنم هستند، به این شخص جهنمی می‌گویند، مگر در آن مسجد نرفتی؟ مگر در آن حسینه نرفتی؟ مگر از فلان عالم نشیدی؟ ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾ که این سؤال قضایی نیست، این سؤال «تعییر» و سرزنش و توبیخی است، وگرنه سؤال قضایی که تمام شد و این مکان جای اجراست! در این‌جا هم اعضا و جوارح می‌گویند، چرا! او در آن مسجد رفته و آن آقا هم گفته و این هم شنیده است!

تبیین شاهدان دیگر در محکمه الهی و پیامبر شهید بر شاهدان

لازم نیست ما بگوییم این شهادت حتماً در محکمه بود، در محکمه حساب خاصّ خودش را دارد؛ البته متن عمل و خود عمل را انسان می‌بیند که بهترین شاهد است و دیگر لازم نیست که کسی شهادت بدهد. ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ

۱. سوره مدثر، آیه ۳۰.

۲. سوره تحریم، آیه ۶.

ذَرَّةٌ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ^۱، این متن عمل است! در مورد نامه عمل هم که گفته می شود: ﴿مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾^۲ و ﴿إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ﴾^۳ هم از سوی دیگر و همچنین در جریان شهادت انبیا که ﴿إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾^۴ که بحث آن گذشت، وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شهید شهادت؛ هم شهید شهادت و هم شهید «مشهود» علیهم است؛ هم ﴿جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ﴾ هم «جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ»؛ یعنی هم شهدا و هم «مشهود» علیه شهیدا». پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم شهید انبیاست و هم شهید اُمم است؛ هر پیغمبری شهید اُمّت خودش است و پیغمبر ما هم شهید شهدا و شهید «مشهود» علیهم است که همه اینها شهادت می دهند. آن بیان نورانی حضرت امیر هم که فرمود: «اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخُلُوتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ»^۵ این است! البته این ﴿اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۶ کاری به این ندارد، آن معنای «علیم» است؛ اما این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخُلُوتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ» این ناظر به شهادت محکمه قضااست.

توییحی بودن شهادت اعضا علت تکرار آن

همه این شهادت ها سر جایش محفوظ است، متن عمل سر جایش محفوظ است؛ ولی این شهادت های توییحی و سرزنش و اینها ممکن است مکرر باشد، وگرنه این جا هنگام اجراست، نه هنگام قضا و داوری! ﴿حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾، نه «بما کانت تعمل» که معلوم می شود عمل

۱. سوره زلزال، آیات ۷ و ۸.

۲. سوره کهف، آیه ۴۹.

۳. سوره انفطار، آیات ۱۰ و ۱۱.

۴. سوره نساء، آیه ۴۱.

۵. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، حکمت ۳۲۴.

۶. سوره بروج، آیه ۹.

برای اینهاست! هم تعبیر شهادت نشان می‌دهد که چشم و گوش و اعضا کارهای نیستند، هم تعبیر ﴿بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ شهادت می‌دهد که آنها کار نمی‌کنند، انسان کار می‌کند.

پرسش:...

پاسخ: يك گوشه آن اعتراف است و يك گوشه دیگر شهادت است؛ هم اعتراف اینها دردآور است و هم شهادت آنها دردآور است، همه اینها بلاهایی به جان خود آدم است، هم ﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ دردآور است و هم ﴿تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱ دردآور است؛ منتها اینها نسبت به اعتراف خودشان حرفی ندارند، نسبت به این «جلود» می‌گویند شما چرا علیه ما شهادت دادید؟!

تفاوت شعور اعضا و جوارح با شعور کامل انسان و فرشته

پرسش: آنهایی که در دنیا قدرت درک و به اجتهاد رسیدن دارند؛ در آخرت در عذاب به سر می‌برند یا خیر؟

پاسخ: در دنیا هم درك معنوی و آن درك شهودی را دارند، سنگ هم درك می‌کند؛ اما این سنگ عذاب نمی‌بیند، آتش را هم درك می‌کند؛ ولی آتش نسبت به آن عذاب ندارد. خود آتش و آن سوزاندن همه اینها «مسیحات» الهی هستند ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾^۲، خود آتش در عین حال که آتش است و بعضی‌ها را می‌سوزاند، در آن نظام برای اینها مثل گلستان است تنها عذاب نیست؛ آتش درك می‌کند، سنگ درك می‌کند، این کارخانه بزرگ ذوب آهن، آن ذوب‌کننده و ذوب‌شونده هر دو درك می‌کنند، هر دو «مسیح» و «مطیع» هستند؛ اما نسبت به کارهایی که ما انجام می‌دهیم که ما مجرم هستیم، اینها را داغ می‌کنند، چون حسّ ما به اینها وابسته است تا ما عذاب را درك کنیم، وگرنه اینها هیچ عذابی را درك نمی‌کنند، در دنیا هم همین‌طور است!

۱. سوره نور، آیه ۲۳.

۲. سوره اسراء، آیه ۴۴.

پاسخ: آن شعور کاملی که در انسان‌ها و فرشته‌ها و اینهاست در اینها نیست، وگرنه طبق آن پنج طایفه آیه که فرمود: ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾ که «کُلُّ شَيْءٍ مُسَبِّحٌ وَ كُلُّ شَيْءٍ حَامِدٌ»، ﴿لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ که «کُلُّ شَيْءٍ مُسَلِّمٌ»، ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^۲ ﴿يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۳ و ﴿قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾^۴ که بحث آن گذشت، همه می‌گویند در برابر ذات اقدس الهی خدا را می‌شناسند، تسبیح‌گوی او هستند، حمد او را دارند، در پیشگاه او سجده می‌کنند و خود سوختن و سوزاندن تمام اینها «مُسَبِّح» حق می‌باشند و این عذابی که برای ماست، هرگز برای آنها نیست. غرض این است همان‌طور که هستی اینها به اندازه خودشان ضعیف است، درك اینها هم به اندازه خودشان ضعیف است.

اعتراض انسان به شهادت اعضا و پاسخ قابل تأمل آنها

فرمود ما اینها را آوردیم که هم تعبیر به شهادت شده است و هم تعبیر ﴿بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ شده است؛ آن وقت اینها به «اعضاء» و «جوارح» یا به «جلود» خودشان می‌گویند شما چرا علیه ما شهادت دادید؟! ﴿وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا﴾، این «جلود» جامع «اعضاء» و «جوارح» همه است؛ اینها می‌گویند ما قبلاً که بودیم ادراك می‌کردیم؛ ولی حرفی نمی‌زدیم، امروز به ما گفتند حرف بزن و ما هم حرف می‌زنیم، نه «أَشْهَدْنَا» و نه «أَعْلَمْنَا»، بلکه ﴿أَنْطَقْنَا﴾. ما می‌دانستیم و مأمور به سکوت بودیم، الآن مأمور به حرف هستیم و حرف می‌زنیم. این‌طور نیست که ما الآن بفهمیم، همان وقت که ما را به کار بد وادار می‌کردی ما می‌فهمیدیم. الآن «أَشْهَدْنَا» نیست، الآن «أَعْلَمْنَا» نیست، الآن ﴿أَنْطَقْنَا﴾ است. ﴿قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾. در ﴿أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ بعضی‌ها «بالقوة» و

۱. سوره آل عمران، آیه ۸۳.

۲. سوره جمعه، آیه ۱؛ سوره تغابن، آیه ۱.

۳. سوره غل، آیه ۲۵.

۴. سوره فصلت، آیه ۱۱.

بعضی‌ها «بالفعل» هستند، خیلی‌ها حرف می‌زنند! طيور که حرف می‌زنند، منتها ما درك نمی‌کنیم و بعضی‌ها صداهاى آنها را ما نمی‌شنویم. ﴿وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾^۱ فرمود بعضی از سنگ‌ها از ترس خدا سقوط می‌کنند؛ اگر ﴿وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾، معلوم می‌شود که ادراك دارند. جواب آنها این نیست که ما چرا شهادت دادیم، ما الآن که آگاه نشدیم! بلکه از قبل که با شما بودیم آگاه بودیم؛ منتها قبلاً اجازه حرف زدن نداشتیم، الآن ما را به حرف آوردند، همین! نه اینکه «أشهدنا» باشد، نه اینکه «أعلمنا» باشد، وگرنه حجت تمام نیست؛ اگر کسی آن روز عالم شود و خدای سبحان به آنها چنین علمی بدهد که شهادت، شهادت تامی نیست. ﴿قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾.

بعد خدای سبحان می‌فرماید این صحنه را می‌بینید؟ خدا شما را آفرید، يك؛ چنین صحنه‌ای را در پیش دارید، دو؛ قطعاً باید برای آن آماده باشید، سه؛ ﴿وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾، ﴿هُوَ الْأَوَّلُ﴾^۲ است که شما را ﴿أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ خلق کرد، ﴿وَالْآخِرُ﴾^۳ است که ﴿إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾.

ناقصی دیدگاه علامه طباطبایى بر تطبیق دو آیه دال بر شهادت اعضا

نکته مهمی که در این جاست، يك بیان لطیفی است سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه)^۴ دارند که این آیات را بر آیه ۳۶ سوره مبارکه «اسراء» تطبیق کردند که در آن آیه فرمود: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾. در سوره مبارکه «اسراء» به عرض شما رسید که این از مشکل‌ترین پیچیده‌ترین، عمیق‌ترین و «عریق»‌ترین آیات قرآن کریم است که به این زودی قابل فهم نیست.

۱. سوره بقره، آیه ۷۴.

۲. سوره حدید، آیه ۳.

۳. سوره حدید، آیه ۳.

۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۳۷۸؛ «... و ظاهر الآیه أن شهادة السمع والبصر أداؤهما ما تحمله وإن لم يكن معصية مأثبا بها بواسطتهما كشهادة السمع أنه سمع آیات الله تتلى عليه فأعرض عنها صاحبه أو أنه سمع صاحبه يتكلم بكلمة الكفر وشهادة البصر أنه رأى آیات الدالة على وحدانية الله تعالى فأعرض عنها صاحبه أو أنه رأى صاحبه يستمع إلى الغيبة أو سائر ما يحرم الإصغاء إليه فتكون الآیه على حد قوله تعالى: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [اسراء: ۳۶].»

مشکل بودن فهم آیه دال بر مسئولیت انسان در قبال اعضا

مشکل بودن آن آیه این است که ما خیال می‌کنیم آیه می‌گوید از چشم و گوش و قلب سؤال می‌کنند، این طور نیست! آیه نمی‌گوید از گوش سؤال می‌کنند، آیه نمی‌گوید از چشم سؤال می‌کنند، آیه نمی‌گوید از قلب سؤال می‌کنند، بلکه آیه می‌گوید از انسان سؤال می‌کنند که اینها را چه کار کردی؟! ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ چرا؟ مخاطب چه کسی است؟ خود انسان است؛ یعنی چیزی که نمی‌دانی نگو! چیزی که نمی‌دانی پیروی نکن! عالمانه سخن بگو! عالمانه عمل کن! تمام خطاب متوجه انسان است؛ این نهی، «مستدل» است، به چه علت؟ این ﴿إِنَّ﴾ دلیل است؛ یعنی پیروی نکن چیزی که نمی‌دانی! چرا؟ برای اینکه خود شما مسئولی! گوش مسئول نیست، گوش «مسئول عنه» است! چشم مسئول نیست، چشم «مسئول عنه» است! قلب مسئول نیست، قلب «مسئول عنه» است! شخص شما مسئولی! ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ این نهی است، دلیل این نهی چیست؟ برای اینکه ﴿إِنَّ السَّمْعَ﴾؛ یعنی گوش شما، ﴿وَالْبَصَرَ﴾ چشم شما، ﴿وَالْفُؤَادَ﴾ قلب شما، ﴿كُلُّ أُولَئِكَ﴾ آنها «مسئول عنه» هستند.

ضرورت اجتناب از دخالت فکر فارسی در تفسیر آیات

ما عربی حرف می‌زنیم؛ ولی فارسی فکر می‌کنیم. ما خیال می‌کنیم که این آیه می‌گوید از گوش سؤال می‌شود، از چشم سؤال می‌شود، از دل سؤال می‌شود و آنها «مسئول عنه» هستند. در فارسی، ما این کلمه «از» را روی شخص می‌آوریم و می‌گوییم از آقا سؤال بکن، در عربی این کلمه «عن» روی مطلب در می‌آید، نه روی شخص! ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ﴾^۱ ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ﴾^۲ ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ كَذَا وَكَذَا، آن شیء «مسئول عنه» است و این شخص «مسئول» است. اگر کسی عربی حرف می‌زند و عربی فکر می‌کند، دیگر نمی‌گوید که گوش «مسئول» است؛ دیگر نمی‌گوید که چشم «مسئول» است و دیگر نمی‌گوید که دل «مسئول» است. پیچیدگی آیه در آن دو ضلع

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۹.

۲. سوره بقره، آیه ۲۲۲.

اول نیست؛ یعنی از انسان سؤال کنند که گوش را چرا بی جا صرف کردی، این قابل فهم است؛ از انسان سؤال کنند که چشم را چگونه مصرف کردی، قابل فهم است؛ از انسان سؤال کنند که دل را چگونه مصرف کردی؟ ما غیر از دل چیز دیگر داریم؟ انسان غیر از «فؤاد» و قلب و روح چیز دیگر هم دارد یا يك مرحله ناشناخته‌ای است که «فؤاد» جزء ابزار آن است؟ از انسان سؤال می‌کنند دل را چه کار کردی؟ پیچیدگی آیه این است! از انسان سؤال می‌کنند با قلبت چه کار کردی؟ این جا «مسئول» چه کسی است؟ «مسئول عنه» قلب است، اما «مسئول» چه کسی است؟ آن جا که دارد ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ﴾، ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْآهِلَةِ﴾، «مسئول» پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و «مسئول عنه» روح است که سؤال می‌کنند روح چیست؟ ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْآهِلَةِ﴾، سؤال می‌کنند راز و رمز این «هلال» و «بدر» شدن و در «ختم» قرار گرفتن و «وقوف» گرفتن و «مُحاق» رفتن ماه چیست؟ «مسئول»، پیغمبر است و «مسئول عنه» حالات ماه است که اینها قابل فهم است ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ﴾؛ اما «يسئلونك عن الفؤاد»؛ یعنی چه؟ اگر ثابت شود انسان بالاتر از قلب، مرحله‌ای دارد که قلب زیرمجموعه آن و جزء ابزار درونی آن است، این قابل فهم است که «مسئول» خود روح است و «مسئول عنه» «فؤاد» و «قلب» است که با دلت چه کردی؟ چه کسی را به دلت راه دارد؟ ولی اگر این حرف دشوار بود که ما غیر از «قلب» و «فؤاد» چیز دیگری نداریم، آن وقت «مسئول» و «مسئول عنه» چگونه یکی خواهد بود؟

به هر تقدیر این بیان لطیف سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) که می‌فرماید این آیه مطابق با آیه سوره مبارکه «اسراء» است، این قابل پذیرش نیست؛ آن آیه يك اوجی دارد که «مسئول» کسی است و «مسئول عنه» کس دیگری است و آن آیه هم می‌گوید قلبت را چه کار کردی؟ نه اینکه از قلب سؤال کنند که تو چه کار کردی، از گوش سؤال کنند که تو چه کردی و از چشم سؤال کنند که تو چه کردی، اینها «مسئول» نیستند، اینها «مسئول

عنه» هستند. اینکه فرمود از مال سوال می‌کنند؛ یعنی از انسان سؤال می‌کنند که مال خود را در چه راهی صرف

کردی؛ حالا این آیه را قدری بیشتر تأمل کنید تا ببینیم راه‌حلی دارد یا نه؟

«و الحمد لله ربّ العالمین»